

در تخته پولاد

-۳-

سید محمد باقر درجه‌ای

حضرت سید در آنوقت در خانه نبود و گفتند که در مدرسه جده است. چون پدرم غالباً تعریف فضل و تقوای سید را کرده بود و یکی از ارادتمندان او بود و من هم مطابق افکار کودکان خود درجه فضل و تقوی را بزرگی عمامه و بلندی ریش و طمطراق ظاهر می‌دانستم و در مخیله خود يك همچو صورتی برای او تصور می‌کردم وقتی وارد مدرسه شده و از خادم سراغ گرفتم با دست بایوان یکی از حجرات اشاره کرد که چند نفر طلبه در آن نشسته بودند.

من وقتی نزدیک ایوان رسیدم و جز پنج شش نفر طلبه که خیابای دوستانه خودمانی با یکدیگر صحبت می‌کردند و جای می‌خوردند کسی را نیافتم که مطابق با آن صورت ذهنی باشد که من برای سید فرض کرده بودم. یکی از حضار که حالت حجب و تردید مرا دید با کمال مهربانی پرسید چه کاری دارم؟ گفتم: «می‌خواستم خدمت حضرت سید برسم» یکی از حاضرین شخص کاملی را که در حدود پنجاه سال داشت و عمامه‌ای بسیار کوچک و ریشی مختصر و کوتاه و اندامی نحیف و قیافه‌ای باشاش و قدری استهزاآمیز داشت نشان داد. پیش رفتم خواستم دست او را بیوسم مانع شده مرا نزد خود جای داد و پرسید از کجا

می‌آیم و چه مطلبی دارم؛ من هم نامه پدرم را باو دادم بعد از خواندن اظهار
مهربانی بسیار کرده و از درجه تحصیلاتم سؤال کرد. گفتم فی الجمله مقدمات
عربی را خوانده‌ام.

سید فوراً دستور دادند که برای من حجره آماده کنند و یکی از حضار
که معلوم بود طلبه فاضلی است دستور درس و تحصیل مرا داده، سپس مرا
شب بخانه برده و شامی خوردیم و از سرگذشت پدرم سید را مسبوق کردم.
خیلی متأثر شده و دیگر از همانروز یکنوع الفت وانسی به سید پیدا کردم که
غالباً بعد از دو درس فقه و اصولی که در مدرسه می‌داد به حجره من آمده
و با دوسه نفر از خواص اصحاب خود آنجا بصحبت و مذاکره
می‌پرداختند.

مرحوم سید عادت داشت هر روز پنجشنبه عصر با چند نفر از خواص اصحاب
به تخت پولاده میرفت آنجا بعد از خواندن فاتحه اهل قبور در یکی از مقبره‌های باصفا
چای دهمی کردند و بعد از نماز مغرب بشهر مراجعت می‌کردیم. گاهی هم شبدا
همانجا بسر می‌بردیم. زیرا در آن تاریخ اصلارفتن به تخت پولاد خیلی معمول بود و بیشتر
بمذوان گردش میرفتند و این قبرستان پهناور که متصل به پل خواجو در کنار زاینده
رود است گردشگاه عمومی محسوب میشد.

غالباً در این گردش بیش از سه نفر در خدمت سید نبود. یکی از این‌ها
سیدی بود نجف آبادی که اهل منبر و تسلط او در اخبار و احادیث زیاد و
بسیار مقدس و متورع بود. دیگری یکی از آقا زاده‌های یزد بود که برای
تحصیل به اصفهان آمده بود ولی خیلی سرش بوی قورمه سبزی می‌داد. بعضی
مطبوعات جدیده مصری را خوانده از حکمت هم اطلاعی داشت. آدمی خوش
مشرپ و با ذوق بود و بسیار شعر فارسی و عربی از حفظ داشت و خیلی
پای بند بعضی آداب و رسوم خشک طلاب مقدس نبود و لذا غالباً طلبه‌ها این
آقا زاده را که به مجدالشریمه معروف بود با نظر سوظن نگاه کرده و با استحکام
مبادی ایمان وی چندان خوش بین نبودند. از قضا بواسطه حسن ذوق و مشرب
معاشرت من با وی بیشتر از سایرین شده بود. دیگری شیخ حسن قمی بود که
بسیار طلبه فاضل و زحمت کش و خیلی فقیر و بی چیز بود ولی دائماً سرش در
کتاب بود و در هر مجلسی که وارد می‌شد یک مسئله علمی طرح کرده و مباحثه‌ای
داممی انداخت و سرش برای قیل و قال دهنه می‌کرد.

بخطار دارم یکی از روزهای پنجشنبه‌ای که جمعا در خدمت سید بودیم و بطرف تخت پولاد می‌رفتیم دلازیر بازار معروف به چهار سو نقاشی، که متصل به خیابان چهارباغ خواجواست زنی بطرف ما آمده و با سماجت و اصرار گدائی می‌کرد و میگفت «حضرت عباس به آقا طول عمر کرامت کنده» حضرت سید که آن روز قدری سردماغ نبود با حالت تغیر گدا را جواب کرد و گفت «حضرت عباس اگر میتواندست بخودش عمر می‌داد.»

این جمله که از دهان سید درآمد مثل این بود که يك سطل آب سرد بر مغز همه ما پاشیده باشند. سکوت هراس آمیز و پراز سو و ظن همه را فرا گرفت در نظر سید نجف آبادی که اهل منبر بود و چندان مایه علمی نداشت و راه ارتزاقش مدح اهل بیت و ذکر مناقب آن‌ها بود طبعاً چنین عبارتی غیر قابل درک و هضم و حتی نوعی کفر و شرک به نظر میرسید. شیخ حسن قمی گرچه طلبه فاضلی بود ولی تمام فضل و معلومات او در اطراف همان عقاید موروثی تمرکز یافته و هر چه معلومات داشت صرف تأیید و تشریح و اثبات عقاید اجدادی می‌شد. یعنی مثل غالب فضلاء متبذع عقاید او مولود معلومات او نبود بلکه معلومات اولفاه و زیب و زیور عقایدش بود. اما خود من از ایام کودکی به تمام معتقدات رایج زمان و حتی موهومات و خرافات با يك حرارت و ایمان شدیدی تسلیم شده بودم بطوریکه هر کس و هر چیز و هر فکری که از محیط عادات پیرزنان آباده منحرف میشد، بقتیده من لطمه و صدمه‌ای بود به اساس دیانت اسلام. همه ما از این حرف سید در هم رفته و پایه عقیده‌مان نسبت به پیشوا و مقتدای خود فرور یخته بود و مثل این بود که يك مرتبه تمام آمال و آرزوهای ما از هم فروریخته باشد. زیرا در حقیقت بعد از این حرف دیگر بایست از معاشرت يك مرد عالم و بزرگوار خوش اخلاقی که به منزله پدر روحانی ما بود و از پرتو معلومات او استفاضه می‌کردیم صرف نظر کنیم چه آن که جمله (الرأد علیهم کالرأد علی الله) در مقابل ذهنمان نقش بسته و پیش خود خیال میکردیم که یا سید دیوانه شده است و یا این که حقیقتاً يك همچو وجود فاضل و دانشمندی با این زهد و تقوی و با این مکارم اخلاق زندیق و بی‌دین است و در زیر این صورت آراسته روحی تاریک و شریر دارد که نه تنها خود بلکه تمام معاشرین خود را نیز بدر کات اسفل جهنم خواهد

کشانید و هر دو فرض برای ما بسیار تلخ و ناگوار بود زیرا در هر دو فرض ما يك وجود ذیقیمت و مفید و کمیایی را از دست داده بودیم. این حالت و این افکار از مخیله همه ما گذشت و سکوت بهت آمیز ما مبنی بر همین نوع خیالات بود که همه در آن شریک بودیم و منتظر بودیم که سید بزودی از این حرف پشیمان شده و با گفتن (استغفرالله) خیال ما را راحت کند و ما باز همان عقاید و احترام اولیه خود را نسبت با داشته باشیم.

ما در آن حالت مثل پدری بودیم که يك مرتبه فرزند یگانه‌اش از قله کوه پرت شده و دیگر امیدي ندارد او را زنده یه بیند مگر معجزه‌ای روی دهد یا کسی که نقشه‌ها و آمال چندین ساله‌اش ازم فرو ریخته و بر باد رفته و منتظر است دست غیبی او را از انهدام و انقراض نجات دهد.

قطر در میان ما مجد الشریعه بود که يك تبسم خفی و نامرئی بر لبانش نقش بسته و برای این که این حالت ناراحتی و سکوتی که بر همه مستولی شده است از بین برود گفت «من ابدأ معتقد نیستم باین گونه اشخاصی که استعداد کار کردن دارند انسان صدقه بدهد.

خیرات و مبرات حقیقی آنست که انسان حقیقه‌بستحقین چیزی بدهد و مستحق واقعی کسی است که قادر بکار و عمل نباشد نه مرتبلی که دنبال کار نرود و طبعا گرسنه بماند.

سید نجف آبادی که تا کنون خود را گرفته بود و نمی‌توانست نسبت به استاد خود پر خاشی کند فرصتی بدست آورد که شعله خشم خود را متوجه مجد الشریعه کند و با صدائی که از غیظ گرفته شده بود فریاد زد: «این عقاید را خوب است برای خود حفظ کنید و یا این که وقتی به محفل بایی‌ها وارد شدید بیان کنید. این افکار شایسته آن دسته مضله و خبیثه است. بفقیر چیز دادن و احسان به بینوایان یکی از بزرگترین آثار اسلامیت است. کتب احادیث و اخبار پر است از فضیلت اعانت درماندگان، اطعام مساکین؛ افاقه مظلومین و دستگیری از سائلین بزرگترین ثواب است. من جاء بالحسنه فله عشارا مثالا سوره ۶ آیه ۱۶۱».

مجد الشریعه بالطبع شوخ و خوش مشربی که داشت این جمله را با خنده

رد کرده و گفت: «خوب است قدری جلوش را بگیرم و الا اگر باین تندی پیش روید بعد از چند دقیقه من شخص مرتدی خواهم بود و واجب‌القتل من منکر خوبی و احسان و دست‌گیری درماندگان نیستم. نزاع من مغرور است یعنی می‌گویم این سائلین که خداوند دوبازوی توانا و دوپای سالم‌دو چشم بینا و خلاصه صحت و سلامت بان‌ها داده است در ردیف درماندگان و بینوایان نیستند.

درمانده و بینوا کسی است که وسیله ارتزاق نداشته باشد. این خیرات و میراث بی‌اصولی که در ایران معمول است مردم را به بی‌کاری و تنبلی و گدائی تشویق میکند.

فرض کنید اگر تمام اهالی ایران هم عقیده بنده بودند یعنی به هیچ سائلی پول نمی‌دادند مگر این که واقماً تشخیص می‌دادند که این شخص قادر به کسب نیست آن وقت هیچ کردن کلفتی یا مرد سالمی نمی‌آمد گدائی کند زیرا بر او مسلم بود که کسی با چیزی نمیدهد و از گرسنگی خواهد مرد. بنابراین این میرفت و مشغول کسب و کار میشد و اگر همه گدایان ایران مشغول کسب و کار میشدند طبعاً قوه تولید و انتاج زیادتر می‌شد و بر عده طبقه مولده ثروت افزوده میشد.

مثلاً بعقیده من همین شیخ حسین قمی که شبانه روز مشغول تحصیل علوم دینی است و هیچوقت حاضر نیست دست تکدی و سؤال پیش کسی دراز کند از تمام این اشخاصی که با کمال وقاحت و سماجت گریبان مردم را در کوچوپایازار میگیرند مستحق تر است.

شیخ حسین که با این تعریف قدری متمایل به جدال شریعه شده بود گفته جدال شریعه و اگر راستش را بخواهید من هم میتوانم در شبانه روز چند ساعت کار کنم و مابقی را به تحصیل بپردازم همان طوریکه بزرگترین پیشوای مذهبی ماعلی بن ابی طالب حتی برای یهودی کار می‌کرد و مزد میگرفت.

من که بعد از حادثه‌ای که برای پدرم زوی داده بود يك حالت طفیان و نافرمانی نسبت بمقررات موجود داشته و از هر جنبی میخواستم مطالب را بموضوع ابتلاء خود معطوف بدارم خطاب بسید نجف آبادی کرده گفتم شما از اغاثه مظلوم صحبت کردید و آنرا یکی از شریف‌ترین تعالیم اسلامیت گفتید؛

آیا حقیقه مسلمین باین معنی عمل میکنند؟ شما خوب میدانید تمام شهرهای ایران پراز جور و ستم است و حکام و دیوانیان بلائی نیست که بر سر فرد فرد مردم نیاورند ولی آیا سایر مسلمین در فکراغاثه مظلوم و کمک باو هستند؟ البته اگر هر مسلمانی وظیفه خود را این میدانست که نگذارد ظالم ظلم کند ظالمی در جامعه پیدا نمی‌شد.

مجدالشریعه گفت مثلا اطعام مساکین خیلی فضیلت دارد و البته هر آدم عاقل و با فکری هم تصدیق میکند که این عمل مستحسن و دارای فضیلت است ولی آیا این اطعام مساکین است که فلان تاجر یا فلان دیوانی ظالمی که تمام دارائیش از مظلالم بدست آمده يك دهه در ماه رمضان یا محرم اطعام می‌کند و اشخاص سیر غیر محتاج را دعوت میکند در صورتیکه پشت همان در خانه‌ایکه بعنوان اطعام مساکین سرفه پهن شده و کسبه بازار یا طلاب مدارس مشغول خوردن انواع غذاها هستند صد ها زن و بچه که ماه بماه طعم غذای خوب بدانقه‌شان نمیرسد جمع شده و فرارش یا مستخدمین خانه با کمال قساوت آنها رامی‌رانند آیا این اطعام در نزد خدا قدرتمنزلتی دارد و همان اطعامی است که مقصود شارع مقدس بوده است.

سید نجف آبادی که دید دارد محکوم میشود گفت : هر چه باشد باز هم خوب است.

باز هم ذکر مصیبتی در آنجا میشود و شائرا سلام محفوظ میماند و یکمده‌ای هم بنوائی میرسند.

در این حال از پل زیبای خواجو گذشته و بآن سمت زاینده رود رسیده بودیم. آفتاب لیلی هنگام غروب کوههای اطراف را مثل دورنمای حسریقی سرخ کرده بود، نسیم همیشگی رودخانه باشاخسارهای بید مشغول همهمه و نجوی بود.

آب زاینده رود در وسط این دره پهناور که پل خواجو مثل تاجی بر سر آن قرار گرفته بود منجرای بلهوس و منار پیچ خود را تعقیب کرده و بقول حافظ گذر عمر را بخاطر می‌آورد. گورستان تخت پولاد در زیر جمعیت زیاد زینو مرد که مثل مورچه در آن پراکنده بودند سیاهی میزد.

سید با کمال توجه و سکوت لحظه‌ای مکث نموده و فاتحه‌ای برای اهل

- ۱۴ اسفند ۱۳۱۷ .
- ۱۰- قانون ایجاد صندوق پس انداز ملی ۱۸ اردیبهشت ۱۳۱۸ .
- ۱۱- قانون آگین دادرسی مدنی ۲۵ شهر یور ۱۳۱۸
- ۱۲- قانون تعیین سهم مالک وزارت نسبت به محصول زمین های زراعتی ۲۵ شهر یور ۱۳۱۸
- وهشتاد و دو قانون دیگر از جهت تقسیمات کشوری و وظایف فرمانداران و بخشداران و هم چنین عهدنامه های مودت و حکمیت و ایجاد روابط پستی بین دولت شاهنشاهی ایران و دول اروپایی و آسیایی از جمله مصوبات دوره یازدهم قانونگذاری میباشد .

- افغانستان و دولت جمهوری ترکیه و دولت پادشاهی عراق (پیمان سعدآباد) ۲۵ اسفند ۱۳۱۶ .
- ۴- قانون خدمت نظام وظیفه عمومی ۲۹ خرداد ۱۳۱۷
- ۵- اساسنامه بانک ملی ایران ۲۲ مرداد ۱۳۱۷
- ۶- قانون اجازه اجزای لوایح پیشنهادی وزارت دادگستری پس از تصویب کمیسیون دادگستری ۲۴ مهر ۱۳۱۷ .
- ۷- قانون تعدیل مال الاجاره ۱ دی ۱۳۱۷ .
- ۸- قانون اجازه تأسیس بانک بهنی ایران ۲۵ دی ۱۳۱۷ .
- ۹- قانون بودجه سال ۱۳۱۸ کل کشور

بقیه از صفحه ۶۴

قبور خوانده و بعد روی را بسید نجف آبادی کرده و گفت «خیر این طور نیست نه شاعر اسلام با روضه خوانی حفظ می شود و نه سفره دادن فلان شاهزاده و خان مقصود شارع مقدس اسلام را تأمین می کند . فعلا خوب است این موضوع را رها کرده قدری استراحت کرده جای بنوشیم . این موضوع و موضوع جمله ای که بی اختیار از دهان من درآمده و دردل همه شماعقدہ ای درست کرده و شاید در ذهن شما چنین گذشته باشد که من یا دیوانه شده و یا الیاذبالله مرتد شده ام، موضوع مشروح و مبسوطی است که در میان این ازدحام و در حین عبور از این همه غبار نمی شود آنرا بطور اساسی بحث کنیم . اگر میل داشته باشید بعد از نماز مغرب و عشاء مهمترین موضوعی که باعث پست رسل و انزال کتب شده است و معنی شرك و توحید را مورد مذاکره و مذاقه قرار داده و قضیه را از لحاظ عقل و شرع تشریح کنیم .

این پیشنهاد سید همه ما را خوشنود کرده و با شنیدن آن نفس را حتی کشیدیم و با اظهارات پرازحق شناسی و رضایت این قرارداد را پذیرفتیم . ناتمام